

سرگذشت حدیث

اثر: دکتر علی اصغر باستانی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۳۹ تا ۱۵۴)

چکیده:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا

ستایش خدای یکتا را که بهترین و نیکوترین اسماء از آن اوست، و متکلم به کلمات غیرمتناهی بودن در شأن اوست. درود فراوان بی کران بر برگزیدگانش که نامهای بزرگ اویند، بویژه بر بزرگترین ایشان که احمد و محمد و محمود است، و بر آل او که خزائن حکم اسماء و صفات ربوبی اند، و بر همه پیروان رستگار و بزرگوار، و راویان صالح و صادق اخبار و آثار آنان، که از حروف عالیات الهی اند.

واژه‌های کلیدی: حدیث، آزادی.

مقدمه:

پیامبر خاتم، صلی الله علیه و اله و سلم، رحلت فرمودند و دو میراث گرانبها را در میان یاران خویش بجا گذاردند: قرآن و عترت، و به امت خویش فرمان دادند که بدانها پیوسته، هرگز از آنها جدا نشوند.^۱

آن حضرت در دوران حیات خود، بیان حقایق قرآنی را بر عهده داشتند و به صورت حدیث تمامی علوم اسلامی، از عقاید و معارف و احکام را در میان پیروان آئین خود منتشر ساختند؛ ایشان درباره نقل حدیث چنین می فرمودند: خداوند خرم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و دریابد و به دیگران که نشنیده‌اند برساند؛ چه بسیارند کسانی که دانش و علم را برای دانایان و فهمیده‌تر از خود بازگو می نمایند!^۲

حال بنگریم افراد جامعه اسلامی پس از رحلت آن حضرت با قرآن و اهل بیت چه کردند و در برابر احادیث پیامبر «ص» چه نقشی را ایفاء نموده اند؟ آنها خاندان پیامبر «ص» را از متن جامعه طرد نموده، خانه نشین ساختند و با ایشان، آن‌گونه رفتار نموده‌اند که زبان را یارای برشمردن آنها نیست؛ و آنگاه که در توطئه کنارزدن پاسداران اسلام راستین، از صحنه اجتماع، پیروز شدند، توانستند میان قرآن و احادیث - که بیان‌کننده مفاهیم راستین آن بود - جدایی افکنند و کتاب خدا را بر اساس خواسته خویش تفسیر و تأویل نمایند!

قول، فعل و تقریر پیامبر «ص» که بدان «سنت» گویند، خود مانع بزرگی بر سر راه سیاست خلفا و در نتیجه برنده‌ترین حربه مخالفین آنان بود، بدین خاطر، دستگاه خلافت تنها راه چاره را در این یافت که، مخالفین خویش را از این حربه قوی خلع سلاح نماید.

ابتدا خلیفه اول بران شد که پانصد حدیث از پیامبر اکرم «ص» جمع آوری و تدوین نماید، لیکن پس از مدتی دریافت که امکان انحصار وجود ندارد و در نتیجه تمام آن احادیث را در آتش سوزاند.^۳

بی تردید در آن زمان، امکان نداشت که مردم را از نقل و نوشتن حدیث بازداشت و آنها را تنها به استفاده از احادیثی که از این دست، مجبور نمود، لذا چاره را در این دید که مطلقاً احادیث پیامبر «ص» را ممنوع نماید؛ بر این اساس خلیفه، مسلمانان را از بازگویی احادیث پیامبر «ص» منع نموده، دستور داد: «از پیامبر حدیث نقل نکنید و به قرآن مشغول باشید!»^۴

و بدیهی است که قرآن جدای از احادیث پیامبر «ص» را می توان به دلخواه تفسیر و تاویل نمود!

خلیفه اول از دنیا رفت، و در وصیتنامه خویش، خلافت را به خلیفه دوم واگذار نمود، البته بیشتر مسلمین هم که به خاطر بی بهره ماندن از بیانات پیامبر «ص» روشن بینی خویش را از دست داده بودند، از فرمان خلیفه سرپیچی نکردند!

خلیفه دوم نیز، در دوران حکومتش، سیاست منع حدیث را به شدت دنبال نمود و یکبار که به عنوان «آزادی» در حکومتش، مسأله نقل و نوشتن احادیث پیامبر «ص» را به مشورت با مردم نهاد و عموم مسلمین لزوم آن را اعلام داشتند، ولی او پس از یک ماه اندیشیدن به میان مردم آمد و اعلام نمود:

«من می خواستم سنتهای رسول خدا «ص» را بنویسم، لیکن امتهای گذشته را بیاد آوردم که با نوشتن بعضی کتابها و توجه زیاد به آنها از کتاب آسمانی خود بازماندند، لذا من هرگز کتاب خدا را با چیزی درهم نمی آمیزم!»^۵

وی هنگامیکه یاران پیامبر «ص» را به مأموریت می فرستاد، بدانها دستور می داد که حدیث نگویند و مردم را به وسلیه آن از قرآن باز ندارند! و اگر مطلع می شد که یکی از آنان، از فرمان وی سرپیچی نموده، او را به مدینه احضار می نمود، و تا زنده بود وی را تحت نظر می داشت.^۶

و نیز آنچه حدیث گرد آورده و نوشته بود، از میان مردم جمع نموده، می سوزاند.

دوران خلافت او هم، بدینسان سپری شد و خلیفه سوم با دسته بندی خاصی که

پدید آمده بود به خلافت رسید؛ در زمان عثمان، مبارزه دستگاه خلافت، علیه نقل احادیث، شدیدتر شد. اگر در دوران خلیفه دوم خود صحابه پیامبر «ص» آزاری دیدند و تحت نظر بودند و نوشته‌های آنان سوزانده می‌شد، زمان خلیفه سوم برای دوران جدی جلوگیری از بازگویی بیانات و روش پیامبر، و شکنجه و تبعید یاران بزرگوار آن حضرت بود چنانکه «ابوذر» را از مدینه به شام و از شام به مدینه و آنگاه به ریزه تبعید نمود، تا اینکه یارگرمی پیامبر «ص» در آن صحرای سوزان، در غربت و تنهایی جان سپرد، و نیز «عمّار یاسر» دیگر صحابی رسول خدا «ص» را، چنان مضر و مضر و ساختند که بیهوش بر زمین افتاد. ۷.

بیست و پنج سال پس از رحلت پیامبر «ص» یاران ایشان و تابعین و دیگر دست پرورده‌های اسلام، در چنین فشاری بسر می‌بردند، تا سرانجام طاقتشان به سرآمد و با یک قیام عمومی، بنیان خلافت را درهم کوبیدند، و سپس به علی علیه‌السلام روی آورده، وی را به اصرار فراوان به خلافت برگزیدند.

امام «ع» زمانی به خلافت رسید که مسلمانان، یک ربع قرن، با روش خلفای گذشته سرکرده، و رفته رفته با آن خو گرفته بودند. آن حضرت موقعیت زمان خویش را چنین بیان می‌نماید: ۸.

«خلفای پیش از من، بس کارها انجام داده اند که در آنها آگاهانه با رسول خدا «ص» مخالفت نموده‌اند! پیمان وی را شکستند و سنتش را تغییر دادند، و اکنون چنانچه من مردم را به ترک آن امور و ادارم و کارها را به شکل نخستین و راستین آن، یعنی به آن صورتی که در زمان پیامبر «ص» بوده، بازگردانم، لشگریانم از گردم پراکنده خواهند شد و مرا تنها و بی‌کس رها خواهند نمود، یا حداکثر با اندکی از شیعیانم، یعنی آنان که با من و امامتم از راه کتاب خدا و سنت رسول «ص» آشنا هستند، باقی خواهم ماند!»

«چه فکر می‌کنید؟ اگر فرمان دهم، مقام ابراهیم را به آنجا که پیامبر «ص» فرمان

داده بود بازگردانند، فدک را به بازماندگان فاطمه «س» بسپرم، پیمان رسول خدا «ص» به آنچه بود برگردانم، زمین هایی را که پیامبر «ص» بنا به مصالحی در اختیار افرادی گذارده بود، به آنها بازگردانم، داوریهایی ستمگرانۀ خلفا را نقض نمایم، زکات را از موارد اصلی آن، و به اندازه صحیح بگیرم، وضو و غسل و نماز را به شکل اولیۀ آن بازگردانم، زنانی را که ناروا از شوهرانشان جدا کرده و به دیگری داده اند، به همسرانشان بازدهم. بیت المال را که به روش طبقاتی تقسیم نموده اند، مانند عصر پیامبر «ص» برابر قسمت نمایم، و نگذارم اموال تنها در دست توانگران باشد، مالیات زمینها را لغو نمایم، مسلمانان را در امر زناشویی همدوش و برابر قرار دهم، خمس را آن چنان که خداوند فرمان داده بگیرم، مسجد پیامبر «ص» را همان گونه که در زمان آن حضرت بود نمایم، درهایی که پس از وی به مسجد گشوده اند بسته و درهایی را که بعد از او بسته اند باز نمایم، مسح بر پاپوشهای چرمی را منع کنم، بر نوشیدن نبیذ و شراب خرما، حدّ و کیفر خاصش را اجرا نمایم، متعۀ حج و متعۀ زنان را همچون زمان رسول خدا «ص» جایز شمرم، ۹ تکبیر نماز میت را پنج بار قرار دهم، ۱۰ مردم را ناگزیر نمایم که در نماز «بسم الله» را با صدای بلند بخوانند، ۱۱ طلاق را مطابق روش پیامبر «ص» شکل دهم، ۱۲ رفتار با اسیران جنگی امتهای گوناگون را به شکلی که خدا و رسولش فرمان داده اند بازگردانم؛ ۱۳

کوتاه سخن اینکه اگر مردم را، به زیر فرامین الهی و احکام قرآن گرد آورم در چنین صورتی آنها از گردم پراکنده خواهند گشت!

«بخدا سوگند! هنگامیکه به مسلمانان فرمان دادم در ماه رمضان جز نمازهای واجب را به جماعت نخوانند و گفتم که: به جماعت گزاردن نمازهای مستحب بدعت است، جمعی از سپاهیانم؛ آنان که در رکاب من شمشیر می زدند، بانگ برآوردند: «واسنة عمراه!» ای مسلمانان، علی می خواهد سنت عمر را تغییر دهد و ما را از خواندن نمازهای مستحب در ماه رمضان بازدارد! و کار را بدانجا رساندند که بیمناک شدم شورشی برپا نمایند!»

«آه! که چه کشیدم از این امت و مخالفتهایشان با من! و فرمانبریشان از پیشوایان گمراه، فرمانبرداری از پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند!»

امام «ع» برنامه کار خویش را چنین ترتیب داده بودند که براساس قرآن و بر وفق روش پیامبر «ص» عمل نمایند. بویژه در مسئله «حدیث» در ابعاد مختلف از مبارزه‌ای پی‌گیر و دامنه‌دار انجام داده‌اند.

قریش که رفتار حضرت را مخالف منافع دنیوی خویش می‌دیدند، به مخالفت با ایشان برخاستند. در جنگهای «جمل» و «صفین» خونهای فراوان ریخته و دشمنی خویش را با آن حضرت تابدانجا دنبال کردند که پس از چهار سال و اندی، ایشان را در محراب عبادت، شهید نمودند!

چیزی نگذشت که معاویه، با نیرنگهای فراوان بر تخت خلافت تکیه زد، و در کف‌گویی که با مغیره بن شعبه، داشت سیاست خویش را اظهار نمود. مغیره گفته بود:

ای امیرالمؤمنین! حال که به آرزوها و آملت رسیدی، با این زیادی سن چه مانعی دارد، عدل و داد پیشه‌نمایی و با انجام کارهایی شایسته، نام نیکی از خود بجای گذاری؟! به خدا سوگند! امروز دیگر بنی هاشم چیزی ندارند که ترس و هراس تو را برانگیزد، بنابراین چه خوبست که با ایشان مهربانی نمایی و پیوند خویشاوندی خود را مراعات کنی! معاویه چنین پاسخ داده بود:

هیئات، هیئات! ابوبکر به حکومت رسید، عدالت ورزید، و آن همه سختیها را بر خود هموار ساخت لیکن هنوز چند روزی از مرگش نگذشته بود که جز اینکه گاهی نامش را ببرند، چیزی از وی باقی نماند.

آنگاه عمر به حکومت رسید، کوششها کرد، و در ده سال خلافت خود بسیار رنج دید. بخدا سوگند، با مرگش نامش نیز مرد!

سپس برادر ما عثمان، که از نظر خاندان از همه والاتر بود، حکومت را به دست گرفت و کارهایی انجام داد، دیگران هم هر چه با وی کردند گذشت. بخدا سوگند!

پس از مرگش، نامش هم مرد و اعمال و رفتار خوبش فراموش گشت! ولی نام آن مرد هاشمی [رسول خدا «ص»] را روزی پنج بار در سراسر جهان اسلام با صدای بلند اعلام می نمایند: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» با وجود این، نام چه کسی باقی خواهد ماند؟! نه، بخدا سوگند! تا این نام را از روی زمین برنیاورم، از پای نخواهم نشست! ۱۴

و بدینسان همه نیروی خود را برای نابودی نام و نشان پیامبر «ص» و خاندانش بکار گرفت، و برای رسیدن به هدف خویش، دستگاههای گوناگون حدیث پردازی به راه انداخت و کار را بدانجا رساند که ابوهریره بیش از پنج هزار و سیصد حدیث و عبدالله بن عمر زیاده از دو هزار و سرانجام «ام المؤمنین!» عایشه و انس بن مالک هر یک بیش از دو هزار و سیصد حدیث، به دروغ به پیامبر «ص» نسبت دادند! ۱۵

اینان و دیگر همکارانشان، از صحابه، برای جلب طبقات حاکم، در جعل حدیث بر یکدیگر سبقت می جستند، و جز خدا هیچ کس آگاه نیست که در این دوره، تا چه اندازه حدیث پرداخته، و به پیامبر «ص» نسبت داده شده است! و در اثر همین کار، همه چیز اسلام را مسخ و وارونه نمودند و در نتیجه، اسلام راستین و حقیقی را به اسلامی مسخ شده و قابل توجیه با دستگاه خلافت، تبدیل نمودند! و برای کسانی که می خواهند در این زمینه بحث و تفحص کنند، فرمایش حضرت امیرالمؤمنین، علی «ع» به «سلیم بن قیس» بهترین راهنماست.

سلیم گوید: به امیرالمؤمنین «ع» عرض کردم:

من از سلمان و مقداد و ابوذر، چیزی از تفسیر قرآن، و هم احادیثی از پیامبر «ص» شنیده‌ام که با آنچه که مردم می گویند متفاوت است، و باز از شما چیزی می شنوم که آنچه را شنیده‌ام تصدیق می کند؛ و نیز در بین مردم مطالب فراوانی از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر «ص» می بینم، که شما با آنها مخالفید، و همه را باطل می دانید. آیا عقیده دارید که مردم عمداً به رسول خدا «ص» دروغ می بندند و قرآن را به رأی خود تفسیر می کنند؟! سلیم گوید: حضرت رو به من نموده، فرمودند: ۱۶

«در دست مردم حق است و باطل، راست و دروغ. ناسخ و منسوخ. عام و خاص. مُحکَم و مُتشابه، و آنچه در خاطر سپرده شده است و آنچه حدیثگو بدان گمان برده است، و بر رسول خدا «ص» در زمان او دروغ بستند تا آنکه برخاست و خطبه خواند و فرمود: «هرکه به عمد بر من دروغ بندد جایی در آتش برای خود آماده سازد.»

و حدیث را چهارکس نزد تو آرند که پنجمی ندارند:

مردی دو رو که ایمان آشکار کند، و به ظاهر چون مسلمان بُود از گناه نترسد و بیمی به دل نیارد، و به عمد بر رسول خدا «ص» دروغ بندد و باک ندارد. و اگر مردم بدانند او منافق است و دروغگو، از او حدیث نپذیرند و گفته‌اش را به راست نگیرند لیکن گویند یار رسول خدا «ص» است. دید و از او شنید و در ضبط آورد، پس گفته او را قبول باید کرد؛ و خدا تو را از منافقان خبر داد چنانکه باید و آنان را برای تو وصف فرمود آنسان که شاید. اینان پس از رسول خدا، که بر او و کسان او درود باد، بر جای ماندند، و با دروغ و تهمت به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش - غضب الهی - نزدیکی جستند، و آنان این منافق را به کارگماردند و کار مردم را به دستشان سپاردند، و به دست ایشان دنیا را خوردند، و مردم آنجا روند که پادشاه و دنیا روی آرد، جز که خدا نگهدارد، و این - منافق - یکی از چهارتن است.

و مردی که چیزی از رسول خدا «ص» شنید و آن را چنانکه باید در گوش نکشید، و به خطا شنفته و به عمد دروغی نگفته، آن حدیث نزد اوست؛ آن را می گوید و بدان کار می کند، و گوید: «من این را از رسول خدا «ص» شنیدم» و اگر مسلمانان می دانستند وی در آن حدیث به خطا رفته از او نمی پذیرفتند، و او هم اگر می دانست حدیث خطاست از سرگفتن آن برمی خاست.

و سومین، مردی است که شنید رسول خدا «ص» به چیزی امر فرمود، سپس آن رانهی فرمود، و او از آن آگاهی ندارد. پس آن را که نسخ شده به خاطر دارد و نسخ کننده را به خاطر نمی آرد، و اگر می دانست - آنچه در خاطر دارد - نسخ شده آن را

ترک می گفت و اگر مسلمانان هنگامی که حدیث را از وی شنیدند می دانستند نسخ شده ترک آن حدیث می گفتند.

و چهارمین، آن که بر خدا و رسولش دروغ نمی بندد چون از خدا می ترسد، و رسول خدا «ص» را حرمت می نهد، نیز دستخوش خطا نگردیده و آن را که به خاطر سپرده همان است که شنیده، و آنچه شنیده روایت کند، بدان نیفزاید و از آن کم نکند. پس ناسخ را به خاطر سپرده و به کار برده و منسوخ در خاطرش بوده و از آن دوری نموده. خاص و عام را دانسته و متشابه و محکم را شناخته و هر یک را بجای خود نهاده.

و گاه بُود که از رسول خدا «ص» سخنی است و آن را دورویه و دوگونه معنی است: گفتاری است خاص و گفتاری است عام. آن سخن را کسی شنود که نداند خدا و رسول «ص» از آن چه خواهند، پس شنونده آن را توجیه کند بی آنکه معنی سخن را بداند، یا مقصود از آن را بشناسد، یا اینکه بداند آن حدیث چرا گفته شده است؛ و همه یاران رسول خدا «ص» چنان نبودند که از او چیزی پرسند و دانستن معنی آن را از او خواهند، تا آنجا که دوست داشتند عربی بیابانی که از راه رسیده، از او چیزی پرسد و آنان بشنوند؛ و از این گونه چیزی بر من نگذشت جز آنکه - معنی - آن را از او پرسیدم و به خاطر سپردم. این است موجب اختلاف مردم در روایتها - و درست ندانستن معنی آنها -

در برابر جاعلین حدیث در تمام دوران تاریخ حیاتبخش اسلام، گروه دیگری نیز بودند که به قیمت از کف دادن جان، سنت راستین، یعنی بیانات و روش پیامبر «ص» را در میان مسلمین نشر و ترویج می نمودند:

«ابوذر» صحابی بزرگ رسول خدا «ص»، از سران این گروه بشمار می آید. روزی نزدیک «جمره وسطی» در «منی» نشسته بود و انبوهی از مردم برگردش جمع بودند و در مورد دینشان از وی می پرسیدند، ناگهان یکی از مأموران حکومت که زیادی جمعیت وی را متوجه ساخته بود، نزدیک آمده، بالای سر ابوذر ایستاد و به وی

گفت: مگر ترا از پاسخ دادن به پرسشهای مردم باز نداشته اند؟! ابوذر گفت: آیا تو مأموریت داری که مرا تحت نظر داشته باشی؟ و سپس به پشت گردن خود اشاره نموده، گفت اگر شمشیر را اینجا بگذاری و گمان ببرم که می توانم، قبل از اینکه بریدن سر من به پایان برسد، یکی از سخنانی را که از پیامبر «ص» شنیده ام بازگو کنم، بی تردید خواهم گفت! ۱۷

«رُشید هَجَری» بزرگمردی دیگر از این گروه است. وی هنگامیکه «زیاد» حاکم شهر کوفه، دست و پای او را برید و به خانه اش بردند و مردم به دیدارش آمده می گریستند، به ایشان گفت: گریه و زاری را کنار گذارده، وسائل نوشتن بیاورید تا آنچه از مولایم شنیده ام برای شما بازگو نمایم. مردم نیز پذیرفتند، چون این خبر به زیاد رسید فرمان داد زبان او را نیز ببرند! ۱۸

«میثم تمار» نیز رهرو همین طریق بود. آنگاه که ابن زیاد در کوفه دست و پای وی را برید و بر چوبه دارش کشید بسان گوینده ای که بر فراز منبر رود، فریاد برآورد؛ هان ای مردم! هرکس که خواهان شنیدن احادیثی است که از علی «ع» شنیده ام بیاید، مردم گرد دار جمع شده، میثم آغاز سخن نمود. چون این خبر به ابن زیاد رسید فرمان داد زبانش را نیز ببرند تا دیگر سخن نگوید!

میثم پس از بریده شدن زبانش، ساعتی بیش تاب نیاورد و غرق خون بر چوبه دار جان به جان آفرین تسلیم نمود. ۱۹.

دیدیم که در طول زمان، مقام حکومت رفته رفته نفوذ بسیاری یافته بود تا آنجا که می توانست حلال و حرام خدا و رسول «ص» را تغییر دهد، البته این حالت، تا حدود ۲۵ سال دوام نیافت و با نارضایتی عمومی و انقلاب مردم، کمابیش درهم کوبیده شد. تا اینکه با گذشت زمان نوبت به معاویه رسید. وی به یاری دستگاه عظیم تبلیغاتی خود که از حدیث پردازان ورزیده تشکیل یافته بود، به ترمیم گذشته پرداخت!

اما شهید شدن امام حسین «ع» این نقشه را برای همیشه نقش بر آب کرد و از آن

پس دیگر خلافت نتوانست به موقعیت پیشین خود برسد. و بدین خاطر نوآوریهای در دین و بدعتهایی که اسلام رسمی را از اسلام راستین جدا ساخته، از این پس چندان افزوده نمی گردد و دیگر خلفا توان آن را نمی یابند که بدعتهایی تازه پدید آورند. ۲۰

شهادت امام حسین «ع» ثمره دیگری نیز همراه داشت. و آن کاسته شدن حبس و زجر و شکنجه و قتل شناسندگان واقعی اسلام و بازگوکنندگان احادیث پیامبر «ص» بود زیرا حکومتهای بعد نتوانستند آنان را به شدت گذشتگان شکنجه نموده و به قتل رسانند، در نتیجه آنان توانستند با کوششهای پیگیر، از میان هزاران حدیث که بیشتر آنها پرداخته مزدوران خلافت بود، احادیث صحیح را باز شناخته در دسترس مسلمانان قرار دهند.

با روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز، دوره صدساله جلوگیری از احادیث، پایان یافت و از این زمان که قرن دوم آغاز شد پیروان اسلام رسمی! از حکومت خویش دستور یافتند که احادیث پیامبر را بنویسند، در نتیجه، دهها کتاب در سیره پیامبر و صحابه، و نیز در احادیث رسول اکرم «ص»، گردآوری شد که در میان هزاران حدیث که در آن کتابها وجود داشت تنها حدیثی چند یافت می شد که به وسیله شاگردان واقعی مکتب اسلام از پیامبر «ص» بازگو شده است! لیکن حتی همین چند حدیث نیز روحانی نمایان خود فروخته به دستگاه را، آزار می داد و لذا برای رهایی از آنها به دو طریق اقدام نمودند:

اول اینکه: در علم «رجال و درایه» مقرر کردند که چنانچه یکی از راویان حدیثی، هواخواه و شیعه علی «ع» باشد آن حدیث بی ارزش و «ضعیف» خواهد بود! ۲۱

دیگر اینکه در زمینه حدیث، مجموعه‌هایی تدوین نمودند که تا حد امکان از این گونه احادیث خالی بود و نیز احادیثی که کوچکترین برخوردی با حیثیت ا قدرتمندان پس از رسول خدا «ص» و خلفای - باصطلاح - راشدین داشت، در آنها

موجود نبود!

کتابهای حدیثی، که بر این روش تدوین یافت، «صحیح» نامیده شد و تعداد آنها به شش رسید، که در میان آنها صحیح بخاری از بقیه، اعتبار بیشتری یافت، زیرا بخاری بیش از دیگران به دو اصل فوق توجه داشت! تا جایی که حتی از خوارج، حدیث نقل کرده، لیکن از امام صادق «ع» حدیثی روایت ننموده است! او همچنین احادیثی را که برخوردار بود با خلفا داشته، ناتمام و پاره پاره نقل نموده و بهمین جهت پیروان اسلام رسمی! کتاب او را پس از قرآن صحیح‌ترین کتاب می‌شناسند!

و بر همین اساس، در میان کتابهای تاریخ و سیره، تاریخ طبری از همه تواریخ محکمتر و معتبرتر بشمار آمد! چه، او نیز راه بخاری را پیموده است، و به شدت مراقب بوده حدیثی را که کوچکترین تضادی با منافع و وجهه آن گروه از صحابه، که مورد احترام اسلام رسمی بودند، داشت نقل ننماید و متقابلاً هر حدیث ساختگی را که دست‌آویزی برای توجیه ستمگریهای آنان داشت بازگو نموده است. بهمین خاطر، طبری صدها حدیث جعلی و پرداخته دست بی‌دینان و دشمنان اسلام را روایت کرد و در نتیجه، تمامی حوادث تاریخی عصر پیامبر «ص» و خلفای اولیه را و از گونه تصویر نمود؛ ۲۲ و از آنجا که سخت پایبند حفظ منافع خلفا و صحابه مورد تأیید آنها بود، چنان شهرت و اعتبار یافت که «امام المورّخین» خوانده شد! و پس از وی مورّخین مشهور دیگر، چون ابن اثیر، ابن کثیر و ابن خلدون، تاریخ زندگی صحابه را فقط از او اقتباس نمودند! ۲۳

پیروان اسلام رسمی! از قرن چهارم به بعد به دنبال دانشمندان وابسته به دستگاه، شش کتاب حدیث فوق را منتشر ساخته، مورد عمل قرار دادند. در تاریخ‌نگاری نیز فقط طبری و پیروانش مأخذ کار شده، در نتیجه، صدها کتاب حدیث و تفسیر و تاریخ که دیگر دانشمندان گرد آورده بودند به دست فراموشی سپرده شد؛ ۲۴ و بدین صورت راه بحث و تحقیق و شناسایی اسلام راستین را - اسلامی که پیامبر «ص» برای انسانها به ارمغان آورده بود - به روی خود و دیگران

بستند!

نسلهای بعد از قرن چهارم تا امروز نیز به تقلید کورکورانه از ایشان بسنده کردند و در نتیجه، امروزه جز شاگردان و پیروان مکتب اهل بیت - علیهم السلام - همگان اسلام را همان اسلام رسمی ساخته دست حدیث پردازان مزدور خلفا می دانند و بدین خاطر در زمان ما نیرومندترین سدّی که بر سر راه شناخت اسلام اصیل و هدایت گمراهان قرار دارد، همین احادیث ساختگی در زمینه معارف و احکام و سیره و تاریخ می باشد.

و بر این مبناست که :

خبرگان فن ناگزیر احادیث را دسته بندی کردند و عناوین: «مسند و مرسل، معروف و منکر، مردود و متروک، متفق و مفترق، مؤتلف و مختلف» و غیره بر آنها نهادند. و نیز طریق بهتری که برای تمییز احادیث صحیح و سقیم به نظرشان رسید، تحقیق دربارهٔ راویان حدیث بود که با تکیه بر میزان عدالت، صداقت، امانت، علم و اخلاص آنان، بتوان احادیث مستند و صحیح را از مجعولات مخالفان و مغرضان بازشناخت، و بدین طریق «علم رجال» بوجود آمد.

تکیه بر شناخت رجال حدیث، شاید بهترین راه تشخیص احادیث صحیح و تمیز انواع حدیث باشد، اما این کار خود از دشوارترین بخشهای تحقیق است که نیازمند توجه و دقت و هوشیاری فراوانست. برای روشن تر شدن صعوبت کار به بعضی از مشکلات اشاره می شود :

۱- با سپری شدن چندین قرن از زمان زندگی راویان نخستین حدیث و عدم امکان «سماع» تنها راه مراجعه به نام «رواة»، نسخ دستنویسی است که از آن زمان بازمانده است. ناگفته پیداست که به علل گوناگون نقص خطّ عربی در گذشته های دور، مشکلات فراوان از قبیل نداشتن یا جابجاشدن نقطه ها، نداشتن حرکات اعرابی و هم شکل بودن بسیاری از حروف الفبا، در دستنویسهاست که متأسفانه به

- علت کم مایگی یا کم اعتنایی برخی از دست اندرکاران، همه آن مشکلات به کتابهای چاپی راه یافته و کار تحقیق در این زمینه را سخت و دشوار ساخته است.
- ۲- در میان واژه های گوناگون اعلام و القاب و کنیه ها و دیگر مشخصات گذشتگان بیش از همه کلمات در معرض تصحیف و تحریف و التباس است، زیرا اکثراً هیچ قرینه ای برای بازشناخت آنها وجود ندارد و به قول «عبدالغنی آزدي» «شيء لا يدخله القياس، لا قبله شيء ولا بعده شيء يدل عليه».
- نوشته اند که شخصی خبری شنید که در سند آن نام «أبي الحوراء» بکار رفته بود، از ترس آنکه مبادا با «أبي الجوزاء» اشتباه شود، زیر آن نوشت «حور عین».
- از این قبیل نامهای مشابه می توان صدها مثال پیدا کرد:
- عباد، عباد، عباد، حنان و حیان، جریر و حریر، حثیم و حثیم، همدانی و همدانی.
- ۳- مشابهت حروف الفبا در اسامی خاص، همچنین در حرکات آنها، یکی دیگر از موجبات اشتباه و التباس است، بخصوص در مورد نامهایی که کمتر استعمال دارند، مانند: «احمر» که اکثراً «احمد» تصور شده و غلط ضبط شده است. یا نامهایی مانند: عکاشه، جدهان، جندب، بطة، يشجب، شرفي، ابوالتياح، عميرة، عكاس.
- ۴- بنا به عللی در زمینه اسماء راویان احادیث شیعه، کمتر کار شده است و متأسفانه روی تمام کارهای انجام یافته نیز نمی توان صحه گذاشت و باید براساس منهج علمی، بازسازی شود، و ساختار آبرومندانه ای که با ابهت و عظمت احادیث پربرکت شیعه مناسب باشد پی ریزی گردد، لذا انگیزه علمی و عرق مذهبی مرا بر آن داشت که آستین همت بالا زنم و با استعانت از خدای تبارک و تعالی و توسل به معصومین علیهم السلام و ارشاد استادان دانشمند و محترم در این راه پریچ و خم گام بردارم. خود اعتراف می کنم که کاری بس دشوار و خطیر در پیش دارم. اما بقول معروف «ما لا يدرك كله لا يترك كله» تا آنجا که بضاعت من اجازه می دهد بیاری خداوند پیش می روم و بازمانده آنرا برعهده فضلا و دانشمندان می گذارم.

منابع و مأخذ:

- ۱- نگاه کنید به: احمد بن حنبل - «مسند» ج ۴/۳، ۱۶، ۱۷۲۹۲۶ + ج ۱۸۲/۵ + محمد بن عیسی ترمذی - «صحیح»، باب مناقب
- ۲- محمد بن عیسی ترمذی، «صحیح» ج ۱۲۵/۱ + ج ۱۴/۱، باب فضل العلم، تبلیغ الحدیث عن رسول الله + علامه محمدباقر مجلسی - «بحار الانوار» ج ۱۰۹/۱، ۱۱۲
- ۳- شمس الدین ذهبی، «تذکره الحفاظ» ج ۵/۱
- ۴- شمس الدین ذهبی، «تذکره الحفاظ» ج ۱۳/۱، ۷-۸
- ۵- محمد بن سعد، کاتب الواقدی، «الطبقات الکبری» ج ۲۸۷/۳ + ابن عبدالبرّ - «جامع بیان العلم و فضله» ج ۶۴/۱، ۶۵
- ۶- تفضیل این مطلب در کتاب «من تاریخ الحدیث» آمده است.
- ۷- احمد بن یحیی بلاذری، «انساب الاشراف» ج ۴۹/۵
- ۸- در این جا جمله هایی از شکوه های دردآلود امام امیرالمؤمنین را برای شما بازگفته ایم. البته نه با ترجمه تحت اللفظ که نیاز به شرح و تفصیل داشته باشد، بلکه عبارات آن حضرت را نقل به معنا کرده ایم. تفصیل در: محمد بن یعقوب کلینی - «روضه کافی» ج دارالاضواء: ۴۳-۴۵.
- ۹- خلیفه عمر بن خطاب دو متعه را تحریم کرد:
- متعه حج که حاجیان پس از اداء عمره از احرام در آیند و پس از آن بار دیگر، برای حج احرام بندنند این دستور اسلام بود. اما عمر دستور داد بر احرام عمره بمانند، تا اعمال حج را به پایان برسانند.
- متعه زنان که همان ازدواج موقت است که به تصریح قرآن و روایات اهل سنت، جزء احکام مسلم اسلام می باشد.
- ۱۰- تکبیر نماز میت را اهل تسنن به استناد روایت ابوهریره، چهار نوبت می گویند. نگاه کنید به: ابن رشد اندلسی، «بداية المجتهد» ج ۲۴۰/۱
- ۱۱- پاره ای از فرق اهل تسنن «بسم الله» را از حمد و سوره در نماز اسقاط می کنند. ظاهراً در این مسئله از معاویه پیروی می کنند. رجوع کنید به «تفسیر الکشاف» در تفسیر سوره حمد. ج ۲۴/۲۵/۱
- ۱۲- اهل سنت سه طلاق زن را در یک مجلس، جایز می شمارند، و بدون حضور شاهد عادل بدان میادرت می ورزند. رجوع شود به - «بداية المجتهد» ج ۸۴/۱ - ۸۰
- ۱۳- خلیفه دوم فرمان داده بود که اسیران عرب را جمله آزاد کنند؛ اما اسیران فارس را حتی به

- مدینه پایتخت اسلام راه نمی‌داد. از جمله مخالفت‌های دیگر او با سنت رسول این‌که به فرزندان که از غیر زن عرب باشند و در غیر سرزمین عربی به دنیا آمده باشند، ارث نمی‌داد. رجوع شود به: «الموطأ» تألیف مالک بن انس ج ۸۰/۱
- ۱۴- مسعودی، «مروج الذهب» ۴۵۴/۳ چ دارالاندلس، حوادث سال ۲۱۲ هجری قمری؛ در ترجمه رعایت اختصار شده است.
- ۱۵- مرتضی‌العسکری، «احادیث ام المؤمنین عائشه» ۲۸۹ به بعد، چ تهران ۱۳۸۰ ق
- ۱۶- این قسمت حدیث را از «کافی» باب اختلاف الحدیث ج ۸۰/۱ نقل نموده ایم، و بقیه حدیث را از نهج البلاغه خطبه ۲۱۰ صفحه ۲۴۲، ترجمه دکتر شهیدی.
- ۱۷- نگاه کنید به: دارمی، «سنن» ج ۱۳۲/۱ + محمد بن سعد - «طبقات الكبرى» ج ۳۵۴/۲
- ۱۸- محمد بن الحسن طوسی، «اختیار معرفة الرجال» معروف به رجال کشی / ۷۵ + علامه مجلسی، «بحار الانوار» ج ۶۳۲/۹، چ کمپانی
- ۱۹- طوسی، «همان کتاب» / ۷۸-۷۶
- ۲۰- از جمله عبدالملک بن مروان فرمان داد که به جای کعبه و حج، مردم به بیت المقدس بروند، و برگرد خانه‌ای که ساخته بود، طواف کنند، اما این بدعت برجای نماند. رجوع شود به: «تاریخ یعقوبی» ج ۷/۳ و ۸، چ نجف.
- ۲۱- رجوع شود به: همه کتب رجالی اهل تسنن.
- ۲۲- رجوع شود به: سید مرتضی‌العسکری - «عبدالله بن سبا» ۲ مجلد.
- ۲۳- همان مأخذ.
- ۲۴- از جمله کتاب بزرگ تاریخ بلاذری موسوم به «انساب الاشراف» و کتاب بزرگ و متوسط تاریخ، از مسعودی موسوم به «اخبار الزمان» و «اوسط».